

# تاریخ، از نقل تا نقد

به اعتبار راوی، آن خبر را پذیرفت؟ یا بالعکس چنانکه خبری از نظر عقلی محتمل الوقوع باشد و حتی قرائنی هم برای تأیید آن بتوان سراغ گرفت، اما منشأ شکل‌گیری خبر از نظر سلسله‌روایان محل اعتنا و اعتبار نباشد آیا نباید آن را پذیرفت؟

مورد دیگر، آیا چنان‌که خبری با تأخیری بسیار طولانی (نسبت به زمان اعلام شده وقوع آن) در منابع وارد شود، در حالی‌که هیچ منبع پیشینی برای آن در دست نباشد آیا می‌توان آن را پذیرفت؟ به‌عنوان مثال **میرخواند**، مورخ قرن نهم، می‌نویسد: «خلیفه عباسی (الناصر) محرک چنگیزخان در حمله به ایران بود، تا بدین ترتیب دشمنی سلطان محمد خوارزمشاه را با دستگاه خلافت عباسی، پاسخ گفته باشد». **میرخواند**، که دو قرن بعد از چنگیزخان می‌زیست، در نقل این خبر به ذکر جزئیات نیز می‌پردازد، اما نمی‌نویسد که از کجا چنین خبری را نقل می‌کند در حالی‌که در منابع دو قرن قبل از او، یعنی زمان حمله چنگیزخان، نیز چنین سخنی دیده نمی‌شود. پس هر چند خبری که **میرخواند** نقل می‌کند محتمل‌الوقوع است، یعنی امتناع عقلی ندارد، اما به لحاظ استناد قابل اتکا نیست. اضافه کنیم که این سخن **ابن‌اثیر** که خود در عصر تهاجمات مغولان می‌زیست و می‌گوید: «علل حمله مغول را نمی‌توان گفت» نمی‌تواند تأییدی بر گفته **میرخواند** باشد. زیرا نوعی مصادره به مطلوب به‌شمار می‌آید. همچنان‌که در مقام نقد، **خبر میرخواند** گویای اعتقادات اوست. حال به نوعی دیگر از همین پیچیدگی و ظرافت نسبت میان نقل و عقل اشاره می‌کنم. **طبری** یک مورخ ظاهری اخباری است و در اثر بزرگ خود، **تاریخ‌الرسل و الملوک**، گاه در مورد یک رویداد، چندین خبر را نقل می‌کند و در پایان می‌افزاید که نمی‌داند کدام از این‌ها صحیح است و با **الله اعلم** (خدا داناتر است) سخن خود را به پایان می‌برد، چنان‌که بعضی از این اقوال و اخبار او مایه شگفتی و پرسش است. اما علی‌رغم آنکه همگان در مقام نقد و نظر، می‌دانند که شاید تنها یکی از این نقل‌قول‌ها صحیح باشد، هیچ‌کس اقدام به حذف و رد بقیه اقوال نمی‌نماید، زیرا همواره این احتمال وجود دارد که همچنان‌که درک و دانش تاریخی ما در این زمان مطلبی را درست یا غلط می‌داند، آیندگان نیز استنباط دیگری از این اخبار داشته باشند. در نتیجه یک مورخ عقل‌گرا، به دلیل محتمل بودن امکان استنباطی دیگر، و البته استنباط عقلانی، نمی‌تواند بسیاری از اخباری را که صحیح نمی‌داند حذف کند.

آنچه تا اینجا گفته شد، مربوط به آن نوع از «وقایع‌نگاری» است که در آن هر واقعه‌ای جایگاه بالنسبه مستقل و مجزای خود را دارد. اما در نوعی دیگر از تاریخ‌نگاری که صورت داستانی به خود می‌گیرد، وقایع به‌صورت زنجیره‌ای بلند عرضه می‌شوند. در این حالت هر واقعه‌ای، بسان حلقه‌های از حلقه‌های یک زنجیر، با واقعه‌های قبل و بعد خود مرتبط

اگرچه در چند قرن اخیر (دوره جدید) ترجیح مشخصی در گرایش به «تاریخ عقلی» نزد مورخان دیده می‌شود، با این حال، اختلاف نظر قدیمی در مورد تقدم «نقل» بر «عقل» یا برعکس، در تاریخ‌نگاری همچنان وجود دارد. در عین حال، آنچه که اکنون در مورد این بحث قدیمی دیده می‌شود، نوعی تلقی غیرعلمی از آن است، زیرا هیچ‌یک از صاحب‌نظران اصلی این بحث، نه عقل را انکار کرده‌اند نه نقل را. بلکه در پی آن بوده‌اند، که نسبت میان این دو را، که بالطبع بسیار ظریف است، تعریف کنند. پرسشی که تا پیش از دوره جدید (دوره مدرن) در مورد تقدم عقل یا نقل میان اهل فن وجود داشت این بود که آیا برای قبول یک خبر، اصالت را باید به «راوی» خبر داد یا انطباق آن را با معیارهای «عقل» در نظر گرفت؟ به عبارت دیگر، آیا در سنجش اعتبار یک خبر باید بیشتر به «اعتبار راوی خبر» بها داد یا به میزان «انطباق خبر» با «قواعد متعارف عقل بشری»؟ زیرا فراوان پیش می‌آید که در مورد یک خبر، تردیدها و پرسش‌هایی در مورد صحت ادراک روایان نخستین آن به میان کشیده می‌شود. به‌عنوان مثال: چنان‌که خبری از یک روایت شناخته شده آنچنان شگفت‌انگیز به‌نظر آید که با معیارهای شناخته شده و متداول عقل بشری قابل تأیید نباشد، آیا باید همچنان



می‌شود. در این زنجیره، موجودیت و معنا یافتن هر واقعه به جایگاه (ترتیبی) آن در زنجیره وقایع بستگی پیدا می‌کند. در چنین شرایطی سلسله‌ای از روابط علی یا علت و معلولی، یا دلایلی که مربوط به شکل‌گیری وقایع است، به میان می‌آید. در نتیجه دیگر در تاریخ‌نگاری، بحث عقل و نقل مطرح نمی‌گردد. بلکه مجموعه‌ای از وقایع که سیرری معنادار را نشان دهد بیشتر مدنظر قرار می‌گیرد. بنابراین، سخن در مورد ترجیح خبر بر اساس تقدم نقل یا عقل را فرو می‌گذاریم.

مثال‌هایی که ارائه شد، پیچیدگی و ظرافت این بحث را نشان می‌دهد. چنان‌که هیچ‌کس تاکنون نظر قطعی در این باره ارائه نکرده است. در اثبات یا رد یک خبر نیز قواعد معینی را مشخص کرده‌اند که در منابع تحقیقی می‌توان از آن‌ها سراغ گرفت. چنان‌که کتاب‌های روش تحقیق این قواعد را متذکر شده‌اند. فقط در اینجا این نکته را متذکر می‌شوم که، آن دسته از مورخان که به تقدم نقل بر عقل نظر دارند، حتی با اتکای به راوی و بالطبع اسناد او در گزینش (ترجیح) اخبار، این ترجیح را بر اساس معیارهایی عقلی اختیار کرده‌اند. پس در رویکرد مبتنی بر اصالت نقل هم می‌توان نوعی از عقل‌گرایی را دید. چنان‌که قائلان به تقدم عقل بر نقل، در سنجش اخبار، در قدم اول «خبر» را به‌عنوان موضوع سنجش خود به‌عنوان گزارش مورخ پذیرفته‌اند و رد و قبول آن به حیث عقل کاری است مربوط به قدم دوم. نیز پذیرش چنان قواعدی از جانب عقل‌گرایان برای ترجیح خبر است نه تولید آن.

در مجموع، چنان‌که بخواهیم یک جمع‌بندی مقدماتی از این مباحث داشته باشیم، لازم است بدین نکته اشاره کنیم که در ورای بحث تقدم عقل یا نقل در تاریخ‌نگاری، این نکته روشن است که تاریخ علمی است «استنادی» و منطق حاکم بر آن «منطقی استنادی» است. این ویژگی تاریخ است و مورخان از هر دو گرایش، آن را پذیرفته‌اند. از این روست که دو اصل «صحت متن» و «صحت انتساب»<sup>۱</sup> در تاریخ‌نگاری مورد پذیرش هر دو سوی این بحث است.

هر چند که بحث درباره تقدم عقل یا نقل در پذیرش اخبار، از ارکان و اصول تاریخ‌نگاری به‌شمار می‌آید، اما دامنه این بحث در همین حدود باقی نمانده است؛ چنان‌که در دوره مدرن حوزه مسئولیت مورخ و سود و زیان تاریخ‌نگاری را هم شامل شده است. به‌خصوص در قرن هجدهم، در تاریخ اروپا، که طی آن «فلسفه تاریخ» پیدایی یافت این مبحث به‌نحوی گسترده‌تر مطرح گردید. صرف‌نظر از اقتضائاتی که در این دوره به پیدایی فلسفه تاریخ منجر شد؛ این سابقه نیز وجود داشت که قبل از قرن هجدهم و در مبادی قرون جدید «مورخ» را در مقام «قاضی» و «تاریخ‌نگاری» را نوعی «قضات» در مورد گذشتگان یا اخبار آنان می‌دانستند. چنین رویکردی مستلزم «صدور حکم» در عرصه تاریخ‌پژوهی بود و



این خود مقدماتی را لازم دارد و نیز نتایجی به‌بار می‌آورد که بالاتر و گسترده‌تر از رد یا قبول یک خبر است. هر چند سرانجام با تأکید بر شئون و لوازم اخلاقی تاریخ‌نگاری، قاضی دانستن مورخ با تجدید نظرهایی روبه‌رو شد، اما این امر مورد توجه قرار گرفت که مورخ باید «صاحب‌نظر» باشد. اما صاحب‌نظر بودن او فضیلتی است که تنها پس از «صاحب‌خبر» بودن او محقق می‌شود. این رویکرد یک «سنت‌شکنی» در تاریخ‌نگاری قبل از قرن هجدهم بود. هر چند این معیار قدیمی همچنان معتبر بود که خبر قضیه‌ای است که یا راست است یا دروغ؛ در مقدمه هر تاریخ‌نگاری نیز لازم است مورخ گزارش صحیح و قابل اتکایی از اخبار را در اختیار داشته باشد. این همان مرحله «وقایع‌نگاری» یا تدوین صورت کرونولوژیک<sup>۲</sup> تاریخ است که پرداختن به آن غیر قابل اجتناب در تاریخ‌نگاری دانسته می‌شود.

اما از قرن هجدهم این گرایش، (که به منزله ترقی در تاریخ‌نگاری قلمداد می‌شد)، پدید آمد که اکتفا به وقایع‌نگاری کافی نیست؛ و به عبارت دیگر، وقایع‌نگاری هدف تاریخ‌نگاری به‌شمار نمی‌آید، بلکه مطالعه در اخبار و اسناد، مرحله نخستین تاریخ‌نگاری به‌منظور وارد شدن به مرحله دوم کار یعنی «اندیشیدن» در باب آن است، آنچنان‌که تاریخ‌نگاری بدون طی این مرحله کاری ناتمام و ماندن در میانه راه تلقی می‌شود. تا پیش از آن کسی اندیشیدن در باب تاریخ را منع نکرده بود، اما لزوماً چنین امری وظیفه مورخ دانسته نمی‌شد. به عبارتی تاریخ‌نگاری فقط ثبت و ضبط و حفظ و نقل اخبار به‌شمار

می‌آمد و این خود نشانه‌ای از امانت‌داری مورخ قلمداد می‌گردید. چنانکه اظهار نظر مورخ در چند و چون اخبار، دخالت و به‌اصطلاح فضولی عقل در تاریخ‌نگاری محسوب می‌شد و شاید هم تحریف آن. مورخی که نهایت دقت را در اجتناب از اظهار نظر به‌خرج می‌داد، معتمد و امین بود و این خود نشانه‌ای از پای‌بندی به «ظاهر» وقایع به‌شمار می‌آمد. زیرا اصولاً عقیده بر این بود که تاریخ منحصر و محدود به ظواهر اخبار و اقوال است و لذا اخبار وقایع «باطنی» ندارد و اگر هم دارد پرداختن بدان کار مورخ نیست. ربط میان اخبار نیز نه به حیث یک «ارتباط مضمونی» بلکه «اشتراک صوری» در مکان یا زمان و یا اشخاص بود، آن‌چنان‌که به‌طور طبیعی دیده می‌شوند.

تحویلی که در قرون جدید در تاریخ‌نگاری پدید آمد از همین جا بود. بدین معنی که واقعه تاریخی دارای «بطنی» دانسته شد که فقط با اندیشیدن مورخ به عرصه «پیدایی» قدم می‌گذارد. این کار نیز با کمک عقل مورخ صورت می‌گرفت. قول به باطن برای تاریخ، این نتیجه را در پی داشت که رابطه‌ای مضمونی میان وقایع وجود دارد. همین رابطه مضمونی و نهفته که توسط مورخ آشکار می‌گردد یا به شکل‌های گوناگون پا به عرصه ظهور می‌گذارد «روندهای تاریخی» نامیده شد. شناسایی روندها نیز بیش از آنکه به اتکای «علیت» باشد با عنایت به «دلالته» بود و آزادی و انتخاب‌گری مورخ در آن بسیار پررنگ دانسته می‌شد. روش کار مورخ برای رسیدن از ظاهر وقایع به باطن آن‌ها و کشف روندها نیز «تحلیل» بود. بدین معنی که با تجزیه مجموعه‌ای از وقایع، عناصر

مشترکی از آن‌ها شناسایی می‌شد که در یک توالی و ترتیب زمانی روند یا سیری معنادار را پدید می‌آورد. از این پس تاریخ، علم به وقایعی منفرد و مستقل از یکدیگر آنچنان‌که هر واقعه‌ای به تنهایی رساننده معنایی و بیانگر مقصودی دانسته شود نبود، بلکه زنجیره‌ای از وقایع تلقی می‌شد که سیری اعم از کاهش یا افزایش یک مفهوم را نشان دهد. در واقع هر واقعه‌ای در پیوند با واقعه قبل و بعد خود در شکل‌گیری یک روند یا سیر معنادار در تاریخ، صاحب نقش و ارزش می‌شد. بدین ترتیب دیگر تاریخ مجموعه‌ای از وقایع پراکنده، مجزا، بی‌هدف و بدون نظم علی دانسته نمی‌شد. از آن پس چنان‌که تاریخ‌نگاری یک مورخ، رساننده معنایی و بازگوکننده سیری از یک مفهوم، مثلاً ترقی یا زوال، نبود، محل اعتنا به‌شمار نمی‌آمد. این همه در بستر عقل‌گرایی قرن هجدهم پدید آمده بود و منجر به ترجیح عقل بر نقل در تاریخ‌نگاری شد. چنان‌که در ابتدای این نوشته بدان اشاره کردم. جذابیتهای که سودمندی مطالعات تاریخی با شناسایی روندها یافته بود، مانع از تردید افکنی در کار مورخان شد که، چرا این اندازه عقل را در تاریخ‌نگاری دخالت می‌دهند. حتی اینکه میزان این دخالت تا چه اندازه باید باشد، کمتر مطرح می‌گردید. مدرسه‌ای و دانشگاهی شدن درس تاریخ در دوره جدید و انتظار کسب سودمندی از آن، حتی به‌صورت یافتن شغل و درآمد، موجب شد تاریخ‌دانی دیگر فقط یک «فضیلت» دانسته نشود، بلکه انتظار می‌رفت در کنار دیگر علوم، «کاربرد» مشخصی از خود نشان دهد. لذا همچنان‌که وظیفه مورخ دیگر «نقل تاریخ» نبود، برای دانش‌آموز یا دانشجو نیز «حفظ کردن تاریخ» یک هدف تحصیلی قلمداد نشد. توسعه چاپ و انتشار کتاب، تنوع و توسعه رسانه‌ها، ایجاد مراکز آرشیوی، موزه‌ها و کتابخانه‌ها نیز موجب





شد حفظ کردن چندان ضروری دانسته نشود، از این پس درس تاریخ باید به مانند دیگر دروس به تعقل و رشد خلاقیت و فراهم آوردن امکان اظهار نظر می‌پرداخت. تفاوت تاریخ با دیگر علوم از نظر منابع، محتوا، روش و نحوه بهره‌برداری از آن هم، مانع از آن نمی‌شد که سهم عقل و استنباط در تاریخ‌نگاری بیشتر دانسته شود و ضرورت چندان برای بهره‌گیری از حافظه احساس نگردد. آن میزان از دانش تاریخی، اعم از وقایع و شخصیت‌ها هم که بدان پرداخته می‌شد به ضرورت تشکیل، تکوین و تحکیم هویت ملی یا هر نوع رویکرد فرهنگی و علمی دیگری، موجه قلمداد می‌گردید.

اما در این میان کارپذیری عقل (مورخ) در تفسیر اخبار یا نحوه ثبت و گزارش آن تا آن اندازه بدیهی دانسته شد که اصولاً مورخ و دانش و شخصیت و رویکرد او خود نیمی از هر اقدام تاریخ‌نگارانه قلمداد گردید. در واقع مورخ به منزله نماینده زمان حال، یعنی عصری که در آن زندگی می‌کند و از فضای فرهنگی آن تأثیر می‌پذیرد، دانسته می‌شد و تاریخ‌نگاری نیز حاصل گفت‌وگوی او با گذشته از خلال منابع و مستندات به شمار می‌آمد. بدین ترتیب میزان دخالت عقل مورخ در تاریخ‌نگاری افزایشی فوق‌العاده یافت و این از خصوصیات تاریخ‌نگاری مدرن به‌شمار می‌آید، چنان‌که به مانند آن نزد مورخان عقل‌گرای ما قبل مدرن دیده نشده بود. زیرا مورخان عقل‌گرای مانند ابن‌مسکویه، ابن‌خلدون، ابن‌طقطقی و دیگران در واقع انسان‌های خردمندی بودند که در عرصه تاریخ‌نگاری از پذیرش اخباری که آن‌ها را مغایر با عقل متافیزیکی

می‌دیدند (و به عبارت دیگر با اخباری که با معیارهای عقل انطباقی نشان نمی‌داد) خودداری می‌کردند. برای آنان صرف اعتبار و اشتهار راوی خبر ملاک پذیرش نبود. اینکه خبری تاریخی سودمند باشد یا افاده معنایی خاص نماید وظیفه مورخ نبود، بلکه تاریخ خود با وقایعی که در برداشت می‌بایست چنین باشد؛ یعنی نقش‌آفرینان تاریخ (قهرمانان) می‌بایست کارهایی کرده باشند که مهم، با ارزش و معنادار بود. باشد تا آیندگان از خواندن آن‌ها به نتایج سودمند برسند.

اما آنچنان‌که خواندید در تاریخ‌نگاری مدرن، سودمندی تاریخ در پی کشف روندهای موردنظر از مجموعه اخبار و وقایعی بود که مورخ بدان اهتمام می‌ورزید. این درجه از آزادی عمل مورخ، راه را برای غلبه «نسبیت‌گرایی» در تاریخ‌نگاری گشود؛ بدین معنی که درک تاریخ «نسبی» دانسته شد، یعنی هر مورخی می‌تواند تفسیر خود را از وقایع گذشته و به عبارتی شناسایی روندهای آن داشته باشد. این درک نسبی از تاریخ که موسوم به «تاریخ انتقادی ۲» است، گامی فراتر از عقل‌گرایی مدرن بود که بر عقل متافیزیکی مبتنی نبود. از این پس درک تاریخ خود پدیده‌ای «زمان‌مند» بود و این به منزله هر چه بیشتر تاریخی شدن علم تاریخ به‌شمار می‌آمد. زیرا در قرن بیستم که فلسفه علم تاریخ (تاریخ انتقادی یا تحلیلی) رواج گرفت، تاریخ به منزله ادارک‌هایی پی‌درپی (هرمنوتیک) دانسته شد. از این پس وظیفه مورخ بحث در چند و چون «وقایع» و ارائه تفسیری از آن نبود، بلکه پرداختن به «خبر واقعه» و چگونگی تکوین و تطور و تبادل این خبر از عصری به عصری دیگر مبنای

تاریخ‌نگاری دانسته شد. بدین ترتیب «نقل» نه تنها جای خود را به «عقل» داد که همان «عقل» هم خود بیشتر در قالب «نقد» کاربرد یافت.

\*\*\*

اکنون که شماره‌های مجله رشد آموزش تاریخ به بالای پنجاه رسیده و به سنین عمر من نزدیک می‌شود به علت ناراحتی چشم، بعد مسافت و به ضرورت پرداختن به پاره‌ای تحقیقات علمی، از مسئولان محترم سازمان پژوهش، اعضای محترم هیئت تحریریه و نویسندگان و خوانندگان مجله رخصت فراغت را خواهانم. در ابتدای راه‌اندازی مجله قرار گذاشته بودم پنج شماره را اداره نمایم. اما به اصرار دوستان به ۲۰، سپس به ۵۰ شماره کشید. خوشبختانه اکنون مجله به همت همکاران به خصوص جناب جوادیان درخت باروری شده است و از اینکه دبیران عزیز، زحمت کش و محترم تاریخ مجله‌ای خاص خود را می‌خوانند بسیار خوشحال هستم.

جناب جوادیان که کار را ادامه خواهند داد. از آغاز هم زحمت اصلی مجله بر دوش ایشان بوده است و همچنان به‌عنوان یک همکار برای مجله در خدمت ایشان خواهم بود. بر خود لازم می‌دانم از آقایان گلدان‌ساز، حاجیان‌زاده و ناصری مدیران محترم دفتر که همواره از کمک‌هایشان بهره برده‌ایم تشکر نمایم. به همین نحو استادان، سرورانم در هیئت تحریریه مجله، نیز برای همه دبیران تاریخ آرزوی سربلندی و موفقیت دارم.

پی‌نوشت‌ها

1. Logic Documentary
2. Chronologic
3. Criticalhistory
4. Modern rationalism